

سید محمد علی جمال زاده

« نوبت کهنه فروشان درگذشت
 نو فروشانیم و این بازار ماست »
 (مولوی)

رواج بازار شعر و شاعری

(قسمت شانزدهم)

خود مولانا فرموده :

« گر شود بیشه قلم دریا مدید (۱)

« مثنوی » را نیست پایانی پدید »

یعنی مولانا بقدری گفتنی دارد که هر قدر بگوید باز ناگفته بسیار باقی میماند. در این صورت آشکار است که ما نیز اگر باز ماهها و بلکه سالها در باره صاحب « مثنوی » اوراق سیاه کنیم باز ناگفته بسیار باقی خواهدماند. هموطنان ما که عشق و شوقی بدین نوع مباحث و مطالب دارند بهتر است اول خود را برای آشنا شدن با آثار مولانا محمد جلال الدین مولوی معروف به « رومی » مجهز سازند یعنی با زبان فارسی و عربی و شعر و عرفان و تاریخ قدری بیشتر آشنائی حاصل نمایند و سپس يك جلد « مثنوی » خوب و يك دوره از « دیوان شمس » را (یا « دیوان کبیر ») و يك جلد از « فیه مافیه » و يك دوره از آنچه بقلم اشخاص بصیر و با معرفت در باره مولوی و آثار او از

(۱) «مدید» بمعنی قلم و مداد.

قدیم الایام تا با امروز (لااقل بزبان فارسی) انتشار یافته است تهیه نمایند و در هر موقع که دماغ و مجال و حالی داشتند (قلم بدست) چند صفحه از آن کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها را بخوانند و در دفترچه مخصوص یادداشت‌های



مفید بردارند و آیات و کلماتی را که بیشتر با ذوق و فهم و سلیقه آنها جور می‌آید در دفترچه دیگری بنویسند و آن دفترچه‌ها را هم گاه گاهی مرور فرمایند و چنانچه اولاد بالغی داشته باشند آنچه را مقتضی دانستند بآنها هم یاد بدهند و در محافل دوستانه هم گاهی برای یاران موافق بخوانند و در باره معانی آیات صحبت بدارند. دعا میکنم که خدا نصیبشان بکند که اگر اهل ذوق و

اندیشه باشند لذت پاك و سودمند و آفری خواهند برد. و نیز البته لازم است که اگر خود را در طی مطالعه با مشکلی روبرو دیدند به کسی که بفهم و ذوق و معرفت او اطمینان دارند مراجعه نمایند تا در تاریکی و ابهام نمانند.

مولوی و عشق

مولوی را بصورت ذره آتش فشانی میتوان تصور نمود که در دریای بی کران «عشق» و «جذبه» غوطه ور است و صدای عشق میدهد و صدایش که همه از عشق سخن میگویند در زیر سقف نیلگون فلك افتاده آفاق را از آهنگ مستی آور عشق لبریز ساخته است.

عطار پیش از مولوی فرموده بود.

« همه ذرات عالم مست عشقند »

و مولوی هم کاملاً همین عقیده را دارد و بدیهی است که چنین عشقی که حتی ذرات «اتم» را چنان بیکدیگر می چسباند که برای جدا ساختن آن نیروی غیر قابل تصور لازم میگردد عشقی است که بامعنی یعنی با روح و نیروی اصلی و اساسی آفرینش سروکار دارد و هرچند که در «مثنوی» قصه های مربوط بامور جنسی و بوس و کنار و آنچه امروز «سکسی» میخوانند هم گاهی پیدا میشود ولی تردیدی نیست که وقتی مولانا لفظ «عشق» را بر زبان و یا قلم جاری میسازد مقصودش همانا عشق عالی و اعلائی است که تمام ذرات هستی را بیگدیگر پیوسته است و بدون آن اساساً «وجود» تصور پذیر هم نیست.

گمان میرود بتوان ادعا نمود که هیچیک از شرای ماباندازه مولوی در

باره عشق سخن نرانده باشد. سخنان مولانا در باره عشق ورد زبانهاست ولی

حقیقت آن است که دلم گواهی نداد که پاره‌ای از آنها را در اینجا برسم
 تیمن و تبرک نیاورم بخصوص که در بعضی از آنها نکات و اشاراتی هم ملحوظ
 است که بجای خود قدر و قیمت دارد):

اکنون قطره‌ای از دریا :

« در نیاید عشق در گفت و شنید »

« عشق دریائی است قصرش ناپدید »

« عشق اصطربلاب اسرار خداست »

« دورگردان راز جذب عشق‌دان »

گر نبود عشق کی گشتی جهان

آیا این بیت این کلام عالی را در بارهٔ عشق بخاطر نمی آورد که بعضی
 از روایات آنرا از احادیث نیز دانسته‌اند :

«العشق جذبة من جذبات الحق ، توازی عمل الثقلین»

« عشق بحری آسمان دروی کفی »

عشق چو مغز است و جهان همچو پوست

عشق چو حلوا و جهان چون تیان

(تیان بمعنی دیگک سرگشاده است) .

« عشق بودکان هنر ، عشق بود معدن زر »

« دوست شود جلوه از آن ، دوست شود پرزر از این »

« حدیث عشق هم از عشق باز باید جست »

که او چو آینه ، هم ناطق است و هم الکن»

ساقیا ، هشیار نتوان عشق را دریافتن»

« بوی جامت بیقرارم کرد ، آخر جام کو »

خداوند چنین جامی را بما بچشانند که با اوضاع کنونی دنیا سخت

محتاج مستی و بی خبری عشق شده ایم .

بگوئید آمین و اللهم ارزقنا .

« عشق پس گرم است اندر لامکان

هفت دوزخ از شرارش يك دخان »

عقل گوید گوهرم ، گوهر شکستن شرط نیست

عشق گوید سنگ ما بستان و بر گوهر بزن »

« ملت عشق از همه دینها جداست »

« عاشقان را مذهب و ملت خداست »

« بادو عالم عشق را بیگانگی است

و اندر آن هفتادو دو دیوانگی است »

این همان هفتاد و دو جنونی است که قرنی پس از مولاناخواجه حافظ

در آن بیت معروف بدان اشاره فرموده آنجا که گفته است « جنگ هفتادو دو

ملت همه را عذر بنه الی آخر . »

مولانا باز بار دیگر از عشق و هفتاد و دو ملت سخن رانده آنجا که

فرموده است :

« مطرب عشق این زند وقت سماع
 بندگی بند و خداوندی صداع »
 « غیر هفتاد و دو ملت کیش او
 تخت شاهان تخته بندی پیش او »

کدام ایرانی با ذوق و حالی است (بشرط آنکه کوره سوادى هم داشته باشد) که این نسخه آسمانی مولانای عزیز ، طیب دردهای بزرگ را شناسد :

« شاد باش ای عشق پرسودای ما ای طیب جمله علت‌های ما »
 « ای دواى نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما »

اگر بخواهیم تمام آنچه را مولانا در وصف عشق فرموده در اینجا بیاوریم بیم آن می‌رود که تمام صفحات « ارمغان » بدین مبحث مصروف و مشغول گردد و خوانندگان از فیض آن همه مقالات شیوا و لذت بخش محروم بمانند پس بهتر است که مغز و جان فکر و عقیده مولانا را در باره عشق در يك بیت بگنجانیم و بگوئیم و بگذریم که

« بغیر از عشق آواز دهل بود »
 « هر آوازی که در عالم شنیدیم »

مولانا در باره عشقبازی و عوالم عشقبازی هم سخنان بسیار دارد که از نقل آن خودداری میکنیم ولی دریغ است ، آنچه را (قسمت اندکی) از آنچه را در این زمینه در باره شخص خود فرموده است از نظر خوانندگان که شاید

عطش شنیدن پیدا کرده باشند نگذارنیم از جمله سخنان اوست :

« من رند و قلاشم، دردین عشق فاشم

« کافرم، درد و جهان عشق بود بهتر از این »

« دیده ایمان شود ارنوش کند کافر دین »

« دین من از عشق زنده بودن است

زندگی زین جان و سرننگ من است »

« دل نعره میزند که بکش خویش را به عشق »

« من پاکباز عشقم »

« با عشق لایزالی از یک شکم بزام »

پیش نشترهای عشق لم یزل

زخم گشتم صدره و مرهم شدم

« بز آتش به کشت من ، فکن از بام طشت من »

« که کار عشق این باشد که باشد عشق آواره »

« عشقا توئی سلطان من ، از بهر من داری بز »

« روشن ندارد خانه را قندیل نا آویخته »

آیا این بیت اخیر صدای حلاج را بگوش نمیرساند .

مولا نانیز مانند عرفا و شعرای بزرگ دیگر ما درباره « نام و ننگ » نظر

مخصوصی میداشته است که دیده « سبب سوراخ کن » لازم است تا بتواند بکنه

حقیقت آن راه بیابد و با آنچه ما مردم حلق و دلق و جلق نام و ننگ میخوانیم تفاوت

از زمین تا آسمان دارد. وی میفرماید :

« ایدل اندر عاشقی تو نام نیکوتر کن »

« کابتدای عشق رسوائی و بد نامی است آن »